

دنیای ارزش‌های اخلاقی

مروری بر آثار و اندیشه‌های دیتریش فون هیلدبرانت

غلامرضا مهرداد

دیتریش فون هیلدبرانت

اشاره

مقاله حاضر، مروری است بر فیلسوف اخلاق‌گرای بزرگ آلمانی، دیتریش فون هیلدبرانت که با وجود اهمیت شایان توجه‌اش در تاریخ تفکر دینی قرن بیستم، آن‌طور که شایسته است، شهرت ندارد؛ گرچه در سال‌های اخیر بیشتر مورد توجه قرار گرفته است. مقاله حاضر عمدتاً بر پایه کتاب معروف او در اخلاق به نام *اخلاق نوشته شده*، و متکی است بر شرح و تفسیر یکی از متخصصان آراء و اندیشه‌های وی جان اف. کراسبی که در تدوین و نگارش برخی از کتاب‌های فون هیلدبرانت با وی همکاری داشته است. پیش از پرداختن به زندگی و اندیشه‌های هیلدبرانت اشاره‌ای به آثار وی می‌کنیم. آثار دیتریش را عموماً به سه گروه دسته‌بندی می‌کنند:

۱. آثار فلسفی ۲. آثار دینی و ۳. آثار سیاسی. نیمی از آثار پروفیسور فون هیلدبرانت در زمره آثار رسمی فلسفی است و به حوزه‌هایی مانند اخلاق، معرفت‌شناسی و زیبایی‌شناسی اختصاص دارد؛ از جمله ۱. *اخلاق* (یکی از محورهای مقاله حاضر) ۲. *فلسفه چیست؟* و ۳. *زیبایی‌شناسی*. آثار دینی: هیلدبرانت در این زمینه نیز کتاب‌های پرشماری به رشته تحریر درآورد. یکی از مهم‌ترین کتاب‌هایش در این حوزه، که اکنون اثری کلاسیک محسوب می‌شود، تحول در مسیح نام دارد. آثار سیاسی: هیلدبرانت تقریباً از سال ۱۹۳۴ به بعد با تمرکز بیشتر بر امور سیاسی، به ویژه مقابله با ظهور ناسیونال‌سوسیالیسم آلمان مطلب نوشت و حتی روزنامه‌ای در مبارزه با نازی‌ها تأسیس کرد.

در زندگی فون هیلدبرانت،
نه تنها کار
یک فیلسوف اخلاقی را
می‌توان مشاهده کرد،
بلکه زندگی او
گواه بر وجود
یک شخصیت
اخلاقی بزرگ
است.

دیتریش فون هیلدبرانت^۱ فیلسوف اخلاق‌گرای بزرگ آلمانی در سال ۱۸۸۹ در فلورنس به دنیا آمد. پدرش مجسمه‌ساز معروف آلمانی آدولف فون هیلدبرانت بود. هیلدبرانت توسط معلمان خصوصی در خانه تعلیم دید تا آن که در سال ۱۹۰۶ برای شروع تحصیلات دانشگاهی‌اش به مونیخ رفت. بین سال‌های ۱۹۰۹ و ۱۹۱۱ چند نیم‌سال تحصیلی زیر نظر هوسرل در گوتینگن به تحصیل پرداخت. او عمیقاً تحت تأثیر کتاب *تحقیقات منطقی* هوسرل بود. در گوتینگن زیر نظر دستیار هوسرل، آدولف راینخ نیز درس خواند. هیلدبرانت همواره از او به نیکی یاد می‌کرد و او را آموزگار واقعی خود در فلسفه می‌دانست. ماکس شلر هم در آن زمان در گوتینگن زندگی می‌کرد و در واقع در یک آپارتمان با فون هیلدبرانت به سر می‌برد.

فون هیلدبرانت اذعان داشت که برای بسط و گسترش فلسفه اخلاقی‌اش از ۱۵ سال مصاحبت با شلر چیزهای زیادی آخذ کرد. فون هیلدبرانت در سال ۱۹۱۲ دکترایش را در گوتینگن دریافت کرد. عنوان رساله دکترایش *مفهوم عمل اخلاقی* بود. هوسرل در ارزیابی این رساله چنین نوشت: «تقریباً این را می‌خواهم بگویم که نبوغ آدولف فون هیلدبرانت را پرسر - نویسنده این رساله - به صورت یک نبوغ فلسفی به ارث برده است.» هوسرل این رساله را به صورت کامل در سال ۱۹۱۶ در *نشریه فلسفی* چاپ کرد. اخیراً روشن شده است که هوسرل در تحقیقات خودش بارها از این رساله استفاده کرده بود.

در ۱۹۱۴ هیلدبرانت که در کودکی هیچ آموزش مذهبی ندیده بود تا حدودی تحت تأثیر ماکس شلر به آیین کاتولیک گرایید. او در طول زندگی‌اش علاوه بر کتاب‌های فلسفی چند اثر تحقیقی دینی‌تر و معنوی‌تر نیز نوشت. برای او ایمان دینی اهمیت فوق‌العاده داشت. این موضوع بر فلسفه اخلاقی‌اش از جهاتی اثر گذاشت؛ گرچه ابایی نداشت که فلسفه را به معنای درست کلمه امری مستقل بداند. رابطه فون هیلدبرانت با هوسرل که خوب شروع شده بود، زود به تیرگی گرایید. این مسئله علل متعدد داشت، از جمله گرویدن فون هیلدبرانت به آیین کاتولیک و نیز نگاه شدیداً منفی‌اش به روی آوردن هوسرل به پدیدارشناسی استعلایی، که با چاپ کتاب وی به نام *ایده‌های مربوط به یک پدیدارشناسی محض و فلسفه پدیدارشناختی* در سال ۱۹۱۳ شروع شد.

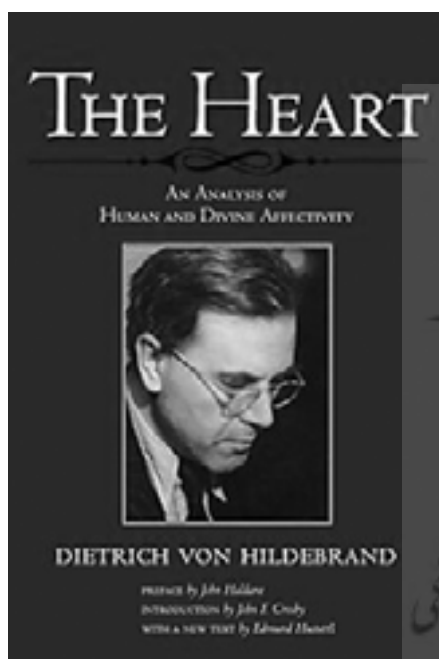
فون هیلدبرانت مانند برجسته‌ترین پدیدارشناسانی که گرد هوسرل در گوتینگن بودند، از قبیل ادیت اشتاین، رومن اینگاردن و آدولف راینخ نبوغ و وجه اصلی پدیدارشناسی را - آن‌طور که در کتاب *تحقیقات فلسفی* هوسرل شرح و بسط یافته بود- در نوعی کشف واقع‌گرایی فلسفی می‌دانست. آن‌ها از دور شدن هوسرل از واقع‌گرایی، عمیقاً ناخشنود بودند.

فون هیلدبرانت برای ادامه تحقیقات و پژوهش‌هایش به مونیخ بازگشت. او این تحقیقات را به همراه یک پژوهش اخلاقی دیگر که *اخلاق و معرفت به ارزش اخلاقی* نام داشت و آن هم در سال ۱۹۲۲ در *نشریه فلسفی* هوسرل به چاپ رسید، در سال ۱۹۱۸ تکمیل کرد. فون هیلدبرانت سرانجام استاد فلسفه در مونیخ شد و تا سال ۱۹۳۳ در آن‌جا درس داد. او کمی پیش از ترک مونیخ، کتابی با عنوان *متافیزیک جامعه: تحقیق در باب اساس و ارزش جامعه* (۱۹۳۰) به چاپ رساند. این کتاب اثری در جامعه‌شناسی فلسفی است که با فلسفه اخلاقی وی نیز ارتباط دارد.

به قدرت رسیدن هیتلر باعث شد که فون هیلدبرانت از آلمان به خارج برود. هیلدبرانت یکی از نخستین منتقدان حزب ناسیونال‌سوسیالیسم بود و از سال ۱۹۲۳، در مونیخ به مخالفت با جهان‌بینی^۲ این حزب برخاست. او در ۱۹۳۳ آلمان را به مقصد وین در اتریش ترک کرد و در آن‌جا کوشید مبارزه فکری با حزب نازی را تجدید کند. او در همین زمان با همکاری دالفوس اتریشی نشریه‌ای فلسفی تأسیس کرد و در آن از بحران اروپای آن دوره سخن گفت. او طی مقالات متعدد به شرح و توصیف انحطاط فکری و فرهنگی و معنوی حزب نازی پرداخت. در میانه سال‌های پر آشوبش در وین (که در آنجا خطر ترور، زندگی‌اش را پیوسته تهدید می‌کرد) به کارش در زمینه فلسفه ادامه داد. او استاد فلسفه در دانشگاه وین بود و کتابی هم به نام *درباره معنای پرسش و دانش فلسفی* نوشت که در سال ۱۹۶۰ به شکل بسط یافته‌ای به زبان انگلیسی تحت عنوان *فلسفه چیست؟* به چاپ رسید. این کتاب بیان‌کننده شکل کاملی از درک و تلقی هیلدبرانت از روش پدیدارشناسی و شالوده آن است.

هیلدبرانت در سال ۱۹۳۸، وقتی آلمان، اتریش را به تصرف درآورد با همسرش به زحمت از وین گریخت. او سال‌های بعدی را به صورت پناهنده در کشورهای مختلف از جمله سوئیس، فرانسه، پرتغال و برزیل سفر کرد تا آن‌که در سال ۱۹۴۱ وارد نیویورک شد. چندی بعد در دانشگاه فورهام مشغول شد و تا زمان بازنشستگی‌اش در سال ۱۹۵۹ در آن‌جا به تدریس پرداخت. در سال ۱۹۵۳ بود که هیلدبرانت اثر بزرگ خود در فلسفه اخلاقی با عنوان *اخلاق* را منتشر کرد. او تا هنگام مرگش در سال ۱۹۷۷ در نیویورک زندگی کرد. در سال‌های آخر عمرش کتاب *ذات عشق* را به چاپ سپرد که از مهم‌ترین آثارش به حساب می‌آید و یکی از منابع اصلی فلسفه اخلاقی اوست. همسرش آلیس ژوردین فون هیلدبرانت فیلسوف پس از مرگ هیلدبرانت کتاب‌های اخلاق و دو جلد از کتاب زیبایی‌شناسی وی را به چاپ رساند. فون هیلدبرانت در کتاب اخیر به شرح و بسط نظریه‌ای در ارزش، که در *بن فلسفه اخلاقی‌اش* قرار دارد می‌پردازد.

به تعبیر یکی از شارحان اندیشه وی جان اف. کراسبی، «در زندگی فون هیلدبرانت، نه تنها کار یک فیلسوف اخلاقی را می‌توان مشاهده کرد، بلکه زندگی او گواه بر وجود یک شخصیت اخلاقی بزرگ است. چیزی که به طور مشهودی در زندگی هایدگر غایب بود، آشکارا در زندگی فون هیلدبرانت حضور داشت.»



مفهوم ارزش و پاسخ به ارزش: مفهوم ارزش و پاسخ به ارزش، محور فلسفه اخلاقی

فون هیلدبرانت را تشکیل می‌دهد. به دید او، ارزش، مرکزی است که همه چیزهای دیگر از آن سرچشمه می‌گیرد، اما برای درک و فهم این مفهوم ابتدا باید به مفهوم عام‌تر اهمیت، که فون هیلدبرانت مفهوم ارزش را در بستر آن شرح و بسط می‌دهد، بازگشت.

وقتی، چیزی یا موجودی ما را نسبت به خود بی‌اعتنا رها نمی‌کند، بلکه می‌تواند ما را به شکل مؤثری برانگیزد یا عملی ارادی را در ما ایجاد کند، آن چیزی یا موجود به معنای مورد نظر فون هیلدبرانت «مهم» است. اهمیت، آن چیزی در یک موجود است که علاقه و دلمشغولی شخص را بیدار می‌کند یا او را برمی‌انگیزد. نقطه مقابل اهمیت، خنثی یا بی‌اعتنائی است. اهمیت به دو دسته منفی و مثبت تقسیم می‌شود. اهمیت منفی آن اهمیتی است که می‌تواند نفرت و بی‌زاری را در شخص بیدار کند، و اهمیت مثبت هم آن چیزی است که به نحوی شخص را به خود جذب می‌کند. مقصود فون هیلدبرانت از ارزش یک موجودی، نوع یا مقوله خاصی از اهمیت است؛ یعنی اهمیتی که موجود، فی نفسه دارد، در مقابل اهمیتی که یک موجود فقط از این حیث که موجب ارضای ذهنی شخصی می‌شود داراست. مثلاً شرافت و منزلت شخص، اهمیت مثبت دارد، چون اشخاص به‌واسطه شرافت و منزلت‌شان، احترام و سایر پاسخ‌ها را برمی‌انگیزند، اما برعکس، اهمیتی که مثلاً یک برده برای اربابش دارد و کارش مبنای یک زندگی راحت و آسوده است، معمولاً به طور کامل

وابسته به رضایت خاطر درونی اربابش است. این اهمیت فقط معطوف به رضایت ارباب و نه برده است و در واقع، به محض آن‌که از ارباب و رضایتمندی درونی و شخصی‌اش فاصله بگیریم، محو خواهد شد. با مقایسه این دو مقوله است که می‌توان شناخت بهتر و دقیق‌تری از ارزش پیدا کرد.

شاید بتوان گفت که در نزد فون هیلدبرانت کل ارزش‌ها توسط زیبایی، تشخیص پیدا می‌کند. این بدین معنا نیست که ارزش برای او به طور خاص، ارزش زیبایی‌شناختی است. برعکس، او در کتاب *زیبایی‌شناسی*، میان ارزش‌های زیبایی‌شناسانه و سایر حوزه‌های ارزشی به‌دقت تمایز قائل می‌شود، اما مقصود وی آن است که حتی ارزش غیر زیبایی‌شناختی — مانند ارزش اخلاقی — نیز نشانی از زیبایی در خود دارد. به همین سبب است که تجربه شخصی و شهودی یک ارزش، همواره نوعی انبساط خاطر و شفق در شخص پدید می‌آورد؛ شفق و سروری که فقط چیزهای زیبا می‌توانند در انسان برانگیزند. در این‌جا می‌توان به بخشی از رساله *گورگیاس* افلاطون اشاره کرد، آن‌جا که سقراط سعی می‌کند طرف گفت و گوی خود را متقاعد کند که برای انسان، ارتکاب بی‌عدالتی بدتر از آسیب دیدن از بی‌عدالتی است و سپس از او می‌پرسد که آیا ارتکاب بی‌عدالتی زشت‌تر

از رنج کشیدن از آن نیست؟

سقراط با چنین تعبیر زیبایی‌شناختی‌ای از ارتکاب بی‌عدالتی، آن را دقیقاً در معنای مورد نظر فون هیلدبرانت فاقد ارزش می‌شمرد. وجود این عنصر زیبایی‌شناختی در دیدگاه فون هیلدبرانت راجع به ارزش، تبیین‌کننده این موضوع است که چرا او ارزش را نه تنها به اراده بلکه به قلب مرتبط می‌داند.

اگرچه ارزش موجب بروز شغف و سرور و انبساط خاطر می‌شود، باید توجه داشت که این شغف و سرور، سرچشمه ارزش نیست، بلکه ارزش است که سرچشمه شغف و سرور است. اما در مورد مثال ارباب و برده می‌بینیم که اهمیت برده برای ارباب، سرچشمه رضایتمندی درونی و شخصی نیست بلکه رضایتمندی درونی و شخصی ارباب، سرچشمه اهمیت است. در «اهمیت» ناشی از ارضای شخصی (یا نفسانی) هیچ زیبایی‌ای نمی‌توان یافت.

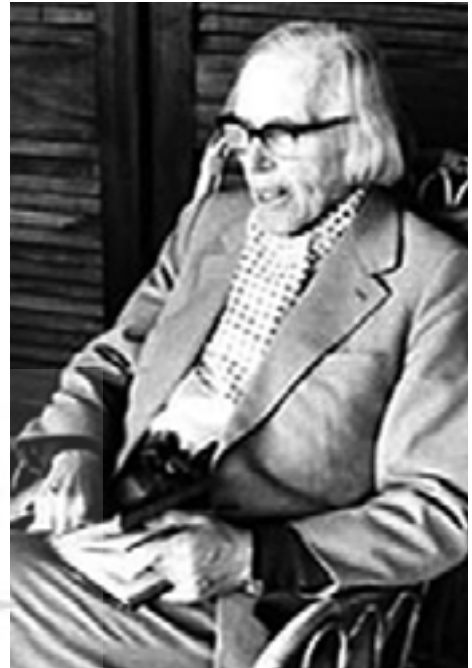
یکی از مهم‌ترین نکات در مورد ارزش از دیدگاه فون هیلدبرانت این است که یک موجود بر حسب ارزش خودش، شایسته پاسخی درست است. بیشتر اشاره شد که اشخاص، به خاطر شرافت و منزلت‌شان شایسته احترام هستند. شخصیت‌های اخلاقی برجسته سزاوار تحسین‌اند. خدا شایسته ستایش است و وجود شایسته احترام است. هر کس که آدمی مانند سقراط را تحسین می‌کند، بر این نکته وقوف دارد که سقراط شایسته تحسین است و می‌داند که این احترام و تحسین، امری صرفاً روان‌شناختی نیست، بلکه عمل به یک باید یا حکم اخلاقی است، اما برعکس، وقتی پای اهمیت ناشی از ارضای شخصی و نفسانی^۳ در میان است، هیچ حس آگاهانه‌ای در این مورد که آن چیز مهم، شایسته پاسخ است، در ما پدید نمی‌آید.

اهمیت تام آنچه را که فون هیلدبرانت، پاسخ به ارزش^۴ می‌خواند، وقتی بیشتر روشن خواهد شد که آن را نه فقط از جنبه خود ارزش که سزاوار پاسخ است، بلکه همچنین از جنبه شخص انسان مد نظر قرار دهیم. هیلدبرانت در بسیاری موارد در آثارش، توانایی اشخاص در فرارفتن از خودشان در هنگام پاسخ دادن به ارزش را مورد مذاقه و ژرف‌نگری قرار می‌دهد. او معتقد است که اشخاص قادرند از جنبه نیازهایشان رها شوند و به جای آنکه موجودی را از منظر این نیازها ببینند و آن را از جنبه ارضای خودشان مدنظر قرار دهند، آن را به خاطر آنچه هست؛ یعنی به خاطر خودش و بر طبق ارزش خود آن موجود و همان‌گونه که هست ببینند و به آن پاسخی متناسب با ارزش آن موجود دهند. او بر آن است که انسان‌ها خودشان را هرگز به روشنی وقتی که توانایی پاسخ به ارزش‌ها را اعمال می‌کنند یا با چیزها آن‌طور که شایسته‌شان است، رفتار می‌کنند نشان نمی‌دهند.

در پاسخ درست دادن به ارزش‌هاست که انسان به روشنی هر چه تمامتر، مقام انسانی خویش را به‌درستی نشان می‌دهد. برعکس، وقتی انسان صرفاً در پی ارضای خواسته‌های نفسانی‌اش است، اشیاء و امور را به ارضای نیازهایش وابسته می‌کند و آنها را فقط از جنبه برآوردن نیازهای خودش می‌بیند و هیچ علاقه و توجهی به ارزش و منزلت ذاتی آنها ندارد. در این حالت، شخص از «خودش» فراتر نرفته و تعالی پیدا نکرده، بلکه در قفس نیازها و خواسته‌های فردی‌اش گرفتار مانده است.

فون هیلدبرانت معتقد بود که جهان پُر از ارزش‌هاست. (متناظر با این گفته معروف تالس که جهان پر از خدایان است). او بر این نظر بود که ما پیوسته با ارزش‌ها سرو کار داریم. به عقیده او دنیای ما، به‌ویژه در ژرف‌ترین ابعادش، از شکل درست خارج و تشخیص‌ناپذیر می‌شود، اگر ارزش‌ها را از آن بزدااییم. تعبیر دنیای ارزش‌ها^۵ برای او، حاکی از همه عمق و شکوه و عظمت وجود و نیز ساختار ذو‌مراتبی^۶ است که دنیای ما را می‌سازد. برای او ارزش، یک بُعد دینی هم دارد.

ارزش موجودات، به انحاء گوناگون منعکس‌کننده عظمت پروردگار است. از این‌رو، نزد فون هیلدبرانت، ارزش، از لحاظ متافیزیکی مانند وجود، دارای قدرت و تأثیر است. بنابراین، عقیده او در مقابل عقیده آن دسته از فلاسفه قرار دارد که به ارزش و فلسفه معطوف به ارزش، به دیده تحقیر می‌نگرند و یا نهایتاً ارزش را چیزی



دیتریش فون هیلدبرانت

به عقیده او دنیای ما،
به‌ویژه در ژرف‌ترین ابعادش،
از شکل درست خارج و
تشخیص‌ناپذیر می‌شود،
اگر ارزش‌ها را
از آن بزدااییم.

می‌دانند که به طور ذهنی بر وجود اضافه می‌شود.

نکته مهم و اساسی در این‌جا، آن است که فون هیلدبرانت وجود و ارزش را از هم جدا نمی‌دانست. به دید او، ارزش، یک داده اولیه و اصلی است. آن را فقط به واسطه خودش می‌توان شناخت. نمی‌توان آن را بر حسب چیزهای دیگر تعریف کرد؛ به همان اندازه که وجود یا آگاهی را نمی‌توان به این نحو تعریف کرد. فون هیلدبرانت بر این نظر بود که جی.ای. مور از خوب همان چیزی را در نظر داشت که او از ارزش مراد می‌کرد و به همین دلیل این سخن مور را می‌شود که «خوب، خوب است و این همه چیزی است که راجع به آن می‌توانم بگویم.» از سوی دیگر، فون هیلدبرانت عقیده داشت که می‌توان در تحقیق فلسفی درباره ارزش و اقسام آن، بسیار فراتر از مور رفت. او این را یکی از ضعف‌های بزرگ مور می‌دانست که او هرگز تقابل میان ارزش و اهمیت ناشی از ارضای درونی یا نفسانی را شرح و بسط نداد، بلکه به جای آن، به شرح و بسط بسیار کم‌اهمیت‌تر تمایز میان ارزش یک غایت و ارزش یک وسیله پرداخت (این تمایز، فقط تمایزی در درون ارزش است و نه تمایزی که به کار فهم معنای ارزش بیاید).

فون هیلدبرانت، افزون بر این، با بیشتر آنچه مور درباره خودداری از مغالطه طبیعت‌گرایانه^۷ نوشت، موافق بود. او کاملاً قبول داشت که «دنیای ارزش‌ها» را نمی‌توان به مجموعه و نظامی از امور واقع خنثی و علل طبیعی آنها فرو کاست و نه می‌توان آن را از چنین مجموعه و نظامی استنباط یا استنتاج کرد. اما از سوی دیگر، فون هیلدبرانت پاره‌ای از نظرات مور راجع به بی‌ربط بودن متافیزیک در قبال نظریه ارزش، و بیرون بودن ارزش یک چیز از ساختار درونی آن چیز را نمی‌توانست بپذیرد.

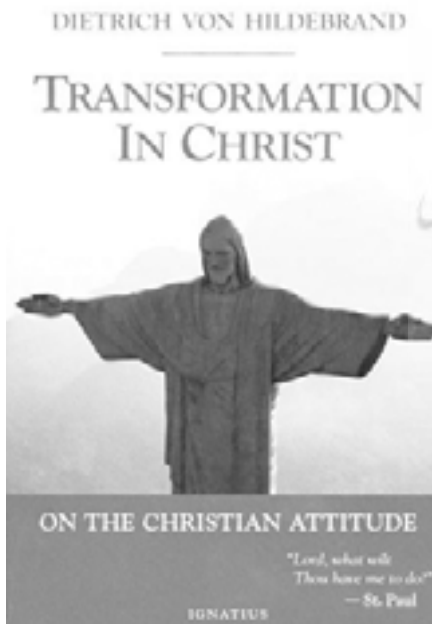
به عقیده فون هیلدبرانت وحدتی میان ارزش و وجود هست و ما به ارزش یک چیز علم پیدا نمی‌کنیم. یکی از مهم‌ترین نظرات فون هیلدبرانت در حوزه تحلیل معرفت‌شناختی ارزش‌ها مربوط است به رابطه ادراک (ادراک زیبایی با نگرش‌های اخلاقی اساسی، به‌ویژه نگرش یا رهیافتی که او آن را احترام یا حرمت نهادن می‌نامید. به عقیده او فقط آن اشخاص که نسبت به ارزش‌ها گشوده‌اند و به آنها حرمت می‌گذارند، آنان که آمادگی درونی برای پاسخ دادن به ارزش‌ها را دارند و در خدمت خیر و خوبی هستند و همه امور والا و زیبا را تحسین می‌کنند، می‌توانند تجربه عمیق‌تری از دنیایی که پُر از ارزش‌هاست، داشته باشند، اما، اشخاصی که در درجه اول از منظر ارضای درونی‌شان به جهان می‌نگرند و دلمشغولی‌ای به خیر ندارند، بینایی‌شان را در مورد ارزش‌ها از دست می‌دهند.^۸

آنان واقعاً دیگر این توانایی را نخواهند داشت که آن ارزش‌هایی را که خوار می‌شمارند، به تجربه، درک کنند. از این‌رو، دنیای ارزش‌ها بسیار متفاوت با دنیای امور واقع خنثی «عمل می‌کند» چون دنیای امور واقع باز برای کسی که در «احترام و حرمت نهادن» بسیار ضعیف است، عمدتاً قابل مشاهده و ادراک است. به عقیده فون هیلدبرانت، علم پیدا کردن به امور، انواع گوناگون دارد که هر یک اقتضائات مختلفی برای شخص صاحب علم دارد. ادراک ارزش‌ها نیز اقتضائات اخلاقی ویژه‌ای برای صاحب علم دارد. مثلاً در این تردید نیست که علم پیدا کردن به ریاضیات سطح بالا نیاز به بهره هوشی خوبی دارد و یا این‌که برای درک و فهم موسیقی بتهوون باید گوش‌های شنیدنی و مهارتی در موسیقی داشت.

فون هیلدبرانت در این‌جا با این نظر ارسطو هم عقیده است که خوبی و بدی اخلاقی فقط از طریق عقل و منطق شناخته نمی‌شوند، بلکه به واسطه خلق و خو یا منش اخلاقی نیز درک و دریافت می‌شوند. نکته دیگر این است که فقط آن کسانی که صاحب فضیلت اخلاقی‌اند، معرفت واقعی به بدی و خوبی اخلاقی دارند.

در این‌جاست که می‌توان درک کرد که چرا فون هیلدبرانت دشمن سرسخت انواع نسبیت‌گرایی در مورد ارزش‌ها^۹ بود. او هیچ فرصتی را در دفاع از معرفت به ارزش‌ها در برابر نظرات نسبیت‌گرایانه از دست نمی‌داد. او به شدت مخالف نسبیت‌گرایی در اخلاق بود.

فون هیلدبرانت
بر این نظر هم بود که در
بدی و خوبی اخلاقی
نشانه‌ای از جاودانگی و
بقای پس از مرگ
وجود دارد،
زیرا خوبی و خیر اخلاقی
و آسیب و زیان اخلاقی
- در نهاد خود -
از چارچوب
وجود زمینی
فراتر می‌روند.



هیلدبرانت
هیچ فرصتی را
در دفاع از
معرفت به ارزش‌ها
در برابر
نظرات نسبی‌گرایانه
از دست نمی‌داد.
او به شدت مخالف
نسبی‌گرایی
در اخلاق بود.

مقایسه دیدگاه فون هیلدبرانت با نظریه ارزش ماکس شلر که فون هیلدبرانت در فلسفه اخلاق بسیار مدیون او بود، به شناخت بیشتر و بهتر آراء و نظرات وی کمک می‌کند. به تعبیر جان کراسبی، شلر تصویری از ارزش داشت که عمیقاً شبیه تصور هیلدبرانت بود، اما شلر هرگز تمایزی بنیادین میان ارزش و اهمیت معطوف به ارضای نفسانی یا درونی محض قائل نبود. شلر در واقع ارضای نفسانی یا درونی را پایین‌ترین سطح ارزش می‌دانست، نه آن‌که مانند فون هیلدبرانت آن را بیرون از قلمرو ارزش قرار دهد. این، بدین معناست که در نزد شلر همه اهمیت، اهمیت ناظر به ارزش است و این‌که ارزش و اهمیت گرچه از لحاظ مفهومی با یکدیگر فرق دارند، مصداق و وجود عینی واحدی دارند، اما فون هیلدبرانت، به عکس، بر این نکته تأکید می‌کرد که اهمیت معطوف به ارضای نفسانی و درونی تماماً بیرون از قلمرو ارزش جای دارد.

چنان‌که اشاره شد، کسی که فقط در پی ارضای درونی و نفسانی خود است، دیری نمی‌گذرد که بصیرت و دید سالم به ژرفای ارزش‌ها را از دست می‌دهد و قادر نخواهد بود شکوه و جلال زیبایی‌های خلقت را درک کند. او این گفته پرمغز سی.اس. لویس را کاملاً قبول داشت که «وقتی پنبه همه آنچه ناظر به تعبیر این خوب است، زده شد، آنچه باقی می‌ماند، این سخن است که من می‌خواهم». یعنی وقتی همه ارزش‌ها از زندگی‌ام رخت بریست، این طور نیست که از هر گونه اهمیت عاری شوم - چنان‌که شلر گمان می‌کرد - چون باز، اهمیت درونی و نفسانی که مربوط به خواسته‌های دلخواهانه من است، باقی می‌ماند.

فون هیلدبرانت به‌دقت میان نحوه تجربه کردن یک چیز و وجود فی‌نفسه و مستقل آن چیز تمایز قائل می‌شود. این واقعیت که برخی چیزهای مورد علاقه من از لحاظ عینی واجد ارزش است، معنایش این نیست که این ارزش، پایه و اساس علاقه من است. ممکن است صرفاً به خاطر رضایت و پسند نفسانی و درونی‌ام، به آن چیز علاقه و توجه نشان داده باشم. به همین سبب، اهمیتی که مرا به حرکت درمی‌آورد، به هیچ وجه، ارزش عینی موجود در آن چیز نیست بلکه اهمیت کاملاً متفاوتی است که از پسند و رضایت شخصی خودم سرچشمه می‌گیرد و درک ارزش آن چیز را منتفی می‌سازد.

از باب مثال، می‌توان گفت: من در دوستی‌ام با دیگری، تنها دل‌مشغول ارزش‌های وجودی دوستم نیستم، بلکه می‌دانم که این دوستی، این خوبی را دارد که مرا با او متحد می‌سازد و یا مایه نزدیکی‌ام به او می‌شود. روشن است که این خوبی صرفاً بر توانایی دوستم برای برآوردن پسند و رضایت درونی‌ام تکیه ندارد، بلکه متکی بر ارزش او است.

برای من خوب است که با چنین شخص خوب و ارزشمندی پیوند نزدیک داشته باشم. از این‌رو، می‌توان گفت که این دوستی واقعاً برای من خوب است، حتی اگر من قاصر از فهم خوبی آن باشم و حتی اگر نسبت به آن ناسپاس باشم. اما در مقابل، اهمیت ناشی از ارضای صرفاً نفسانی، فاقد این عینیت و وجود خارجی مستقل است، چون ارضای نفسانی کاملاً وابسته به وجود کسی است که دائماً در پی رضایت و پسند شخصی خود است، و در غیاب چنین کسی، دیگر وجود نخواهد داشت (به دید فون هیلدبرانت، خوبی و ارزش وجود مستقل دارند و متکی بر ارضای شخصی نیستند).



دیتریش فون هیلدبرانت

آزادی اخلاقی: قبلاً اشاره شد که به عقیده ماکس شلر، کل اهمیت مثبت، مربوط به ارزش است. معنای این سخن، این است که به دید شلر اراده و دل آدمی بنا بر طبیعت‌شان به ارزش روی می‌آورند. روی آوردن به ارزش، دستاورد آزادی ما نیست، بلکه در طبیعت خود اراده و دل آدمی است که به ارزش روی آورد. اما از نظر فون هیلدبرانت - که ارزش را در تقابل با اهمیت مربوط به پسند و ارضای نفسانی قرار می‌داد - روی آوردن به ارزش، دستاورد آزادی است. دلیل این امر، آن است که برای ارزش، «بدیل و راه دیگری» هم وجود دارد؛ به این معنا که می‌توان به ارزش‌های اخلاقی کاملاً پشت کرد و صرفاً برای ارضای نفسانی و شخصی خویش زندگی کرد. به دید فون هیلدبرانت، آزادی ما نه در سطح ترجیح یک ارزش بر ارزش

دیگر، بلکه در سطح بسیار بنیادی‌تر روی آوردن به ارزش و پرهیز از ارضای نفسانی صرف است. به عبارت دیگر، انسان به واسطه آزادی خویش می‌تواند دو راه عمده را در پیش گیرد: یا زندگی اخلاقی را انتخاب کند، و یا به زندگی اخلاقی پشت کند و ارضای نفسانی خویش را محور زندگی‌اش قرار دهد. بنابر عقیده فون هیلدبرانت، همین ایراد در مورد سعادت‌گرایی^۱ در فلسفه ارسطو صادق است. وقتی ارسطو می‌گوید که غایت و هدف نهایی تمایل همه آدمیان، نیل به سعادت^۲ است، عقیده ندارد که این تمایل به سعادت، دستاورد آزادی است. او بر این عقیده است که این تمایل و تمنای سعادت، در نهاد آدمی نهفته است و طبیعت انسان به آن سرشته شده است.

فون هیلدبرانت، در مقابل، می‌گوید که اراده آدمی چنین نیست که بنا بر طبیعت خویش به سعادت روی آورد، بلکه دو راه پیش روی دارد: این‌که واقعاً در پی سعادت برود، و یا اینکه خود را در کسب رضایت و پسند شخصی و نفسانی غوطه‌ور کند و حتی نگران این نباشد که آنچه ارضایش می‌کند در حقیقت برایش مضر است.

نکته در این‌جاست که این افراد نباید خود را گم کنند و در رضایتمندی شخصی‌شان غوطه‌ور شوند؛ که اگر چنین کنند مطمئناً سعادت خود را قربانی کرده‌اند، اما می‌توانند خودرأی باشند و خود را تباه کنند. پس فون هیلدبرانت با این نظر ارسطو سخت مخالف است که همه انسان‌ها بنا بر طبیعت خویش طالب سعادت‌اند و آزادی انتخابشان محدود به انتخاب راه‌های نیل به غایت و هدف نهایی (یعنی سعادت) است نه آنکه در مورد اصل سعادت‌جویی دست به انتخاب بزنند، اما فون هیلدبرانت با تأکید می‌گوید که آزادی ما حتی انتخاب بنیان‌ها و غایات و اهداف نهایی را هم دربرمی‌گیرد. به دید او آزادی ما اگر نمی‌توانست چنین انتخابی را دربرگیرد و محدود به انتخاب وسایل و راه‌های نیل به هدف می‌شد، آزادی صرفاً فنی و «غیر اخلاقی» بود، اما او تصریح می‌کند که آزادی انتخاب ما محدود به گزینش ابزار و وسائل نیست بلکه اصل و اساس اهداف ما را دربرمی‌گیرد.

به دید او، انتخاب غایت و هدف نهایی، کیفیتی تماماً اخلاقی دارد.

اراده آدمی نه یک امکان بلکه دو امکان کاملاً متمایز پیش رو دارد و این آزادی اساسی را واجد است که میان این دو راهه بنیادین دست به انتخاب بزند. چنان‌که اشاره شد، این سخن بدین معنا است که انسان آزادی و اختیار آن را دارد که به زندگی اخلاقی روی آورد و اخلاقی زندگی کند یا به آن پشت کند و در غار تاریک فردگرایی و ارضای تماماً نفسانی و درونی خویش بجزد.

فون هیلدبرانت بر آن بود که ارزش اخلاقی منحصر به انسان نیست، بلکه کل قلمرو «اشخاص» را - اعم از این‌که صاحب جسم یا بدن باشند یا نباشند، و محدود باشند یا نامحدود - دربرمی‌گیرد. خلاصه آن‌که اخلاق گستره‌ای فراختر از وجود آدمی دارد.

افزون بر این، فون هیلدبرانت بر این نظر هم بود که در بدی و خوبی اخلاقی نشانه‌ای از جاودانگی و بقای پس از مرگ وجود دارد، زیرا خوبی و خیر اخلاقی و آسیب و زیان اخلاقی - در نهاد خود - از چارچوب وجود زمینی فراتر می‌روند. این، نکته‌ای است که فون هیلدبرانت در کتاب اخلاق خود (۱۹۳۵ و ۱۹۷۲) به آن اشاره می‌کند. در نظر فون هیلدبرانت انسان در مقابل خدا می‌تواند رهیافتی اخلاقی داشته باشد: تصدیق و اذعان به وجود خداوند که مبتنی بر پاسخ به ارزش‌هاست، و ستایش و پرستش او که طی آن، آگاهانه در برابر خدا سجده می‌کنیم. به دید او، خداوند شایسته سپاس و خیر و خوبی واقعی و عالی زندگی ماست، همان‌طور که سرچشمه نجات و رستگاری ما هم هست.

اعمال، پاسخ‌های درونی و رهیافت‌های بنیادین: فون هیلدبرانت میان روح ارزش اخلاقی و انواع مؤلفه‌ها در وجود آدمی که می‌تواند ارزش اخلاقی داشته باشد، تمایز قائل می‌شود. او در اینجا میان اعمال،



فون هیلدبرانت
با تأکید می‌گوید که
آزادی ما
حتی انتخاب بنیان‌ها و
غایات و اهداف نهایی را هم
دربرمی‌گیرد.

پاسخ‌های درونی و رهیافت‌های بنیادین که شکل‌دهنده فضیلت هستند، تمایز می‌گذارد.

اعمال: فون هیلدبرانت میانه‌ای با روایت‌های نتیجه‌گرا^{۱۲} از خوب و بد یا درست و نادرست عمل اخلاقی ندارد. چنین نیست که نتایجی که به صورت علی و معلولی از یک عمل نشأت می‌گیرند، به آن عمل، خصلت اخلاقی ببخشند. او تا این نقطه با کانت هم‌عقیده است، اما پس از این مرحله، از صورت‌گرایی کانتی جدا می‌شود. به دید او رابطه شخص عامل با ارزش‌ها و با خوبی‌های عینی برای شخص است که به یک عمل خصلت اخلاقی می‌بخشد. عملی که در پاسخ به ارزش‌ها انجام می‌شود، اخلاقاً ارزشمند است. عملی که فقط برای ارضای نفسانی انجام می‌شود ممکن است هیچ ارزش اخلاقی نداشته باشد و به لحاظ اخلاقی بد باشد ولو آن‌که نتایج خوبی در برداشته باشد. نکته مهمی که در این‌جا در ارتباط با «اعمال» مطرح می‌شود، مسئله تعهد اخلاقی است. به عقیده جان اف. کراسبی در این‌جا نیز بحث مقایسه‌ای می‌تواند به فهم بیشتر مطلب کمک کند: ماکس شلر چندان تأکیدی بر مفهوم «تعهد» نداشت. به دید او ارزش اخلاقی موجب شغف ما می‌شود و اراده‌مان را به خود جذب می‌کند، ولی چیزی بر اراده تحمیل نمی‌کند، اما فون هیلدبرانت، به عکس، اهمیت فوق‌العاده‌ای برای تعهد اخلاقی قائل بود. به دید او، تعهد اخلاقی نیروی بسیار دارد — چنان‌که در وجدان نمود پیدا می‌کند — و نمی‌توان و نباید آن را نادیده گرفت. فون هیلدبرانت بنیان ارزشی همه تعهدات را تصدیق می‌کرد و معتقد بود که در زندگی اخلاقی نمی‌توان تعهد را نادیده گرفت.

به دید او، شخص در پاسخ دادن به تعهد اخلاقی به چنان سطحی ارتقاء پیدا می‌کند که قاعدتاً نباید علاقه‌ای به مصلحت و بهروزی اخلاقی خودش داشته باشد. تعهد اخلاقی چنان جایگاه مهم و متعالی‌ای دارد که در عمل به آن نباید دل‌بسته عافیت خویش بود.

پاسخ‌های درونی: فون هیلدبرانت بر این نظر است که پاسخ‌های درونی می‌توانند شخص را از لحاظ اخلاقی، خوب یاد کنند حتی جدای از گرایش‌شان به این‌که شخص را به عمل سوق دهند. مثلاً وقتی من به انسانی خوب و والا حسادت می‌کنم، اخلاقاً در وضعیت بدی هستم، حتی اگر «عملی» انجام ندهم که باعث آسیب رسیدن به وی شود. درست به همین نحو، وقتی چنین شخصی را تحسین می‌کنم اخلاقاً در وضعیت خوبی قرار دارم ولو «عملی» به نفع او انجام ندهم. به این ترتیب، فون هیلدبرانت از «عمل‌گرایی» صرف در اخلاق پرهیز می‌کند. در عین حال، در این‌جا روشن است که پاسخ اخلاقی خوب — مانند تحسین و قدردانی — باید در پاسخ به ارزش یا پاسخی ارزشی باشد: من باید دیگری را شایسته تحسین بدانم و قدر و منزلت وی، شعفی در من ایجاد کند و مرا به پاسخ‌گویی معطوف به ارزش سوق دهد، اما در مقابل، حسادت مانند سایر پاسخ‌های اخلاقی بد، ناشی از علاقه مغشوش به ارضای نفسانی صرف است.

در عین حال، فون هیلدبرانت، با هوشیاری به این نکته نیز توجه دارد که بعضی پاسخ‌ها، اخلاقاً خوب‌اند بدون آن‌که به معنای دقیق کلمه پاسخ‌های ارزشی باشند. مثلاً وقتی من کسی را به خاطر کار غلطش می‌بخشم، چنین نیست که برای پاسخ به ارزش و شایستگی‌ای که آن شخص دارد، این کار را کرده باشم، بلکه از سر یک خوبی فراوان نسبت به وی، چنین عملی انجام داده‌ام. فون هیلدبرانت در بسیاری از جاها، به بررسی این پاسخ‌های اخلاقی که از خوبی‌های «فوق‌العاده» سرچشمه می‌گیرند و نشان‌دهنده غنا و پرمایگی اخلاقی‌اند، پرداخته است. به تعبیر کراسبی، او در این‌جا توجه خاصی دارد که از حیات‌گرایی نیچه‌ای در تبیین این مسئله خودداری کند: به عقیده او شخصی که بر پایه پرمایگی و فزونی خوبی، با دیگران رفتار می‌کند چنین نیست که صرفاً انرژی حیاتی به هر آن کس که در اطرافش هست و می‌تواند آن انرژی را دریافت کند، بدهد، بلکه به شکلی واقعی به آنان روی می‌آورد و با آنان به عنوان افرادی که کاملاً صاحب شخصیت انسانی‌اند، رفتار می‌کند.

هیلدبرانت

تکریم و

حرمت نهادن را

بنیادی‌ترین پاسخ ارزشی

به کل دنیای ارزش‌ها

می‌دانست.

گویی این فضیلت

در بُن همه فضیلت‌های

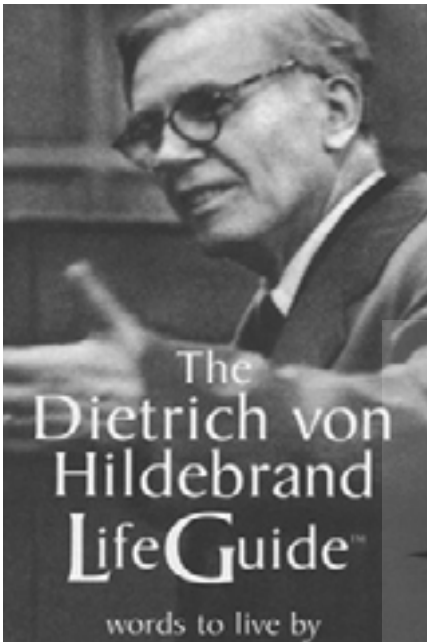
دیگر است و

جهتی کلی

به زندگی اخلاقی شخص

می‌بخشد.

رهیافت‌ها یا نگرش‌های بنیادین: فون هیلدبرانت بر آن است که مهمترین محمل و زمینه‌ساز خوبی و بدی اخلاقی عبارتند از رهیافت‌ها یا نگرش‌های بنیادین که ما آنها را فضیلت‌ها و رذیلت‌ها^{۱۳} می‌نامیم. او تصریح می‌کند فضیلتی مانند عدالت، معنایش در این خلاصه نمی‌شود که قابلیت برای انجام اعمال عادلانه باشد. عدالت، واقعیت اخلاقی تام و تمامی دارد که بخشی از خصلت اخلاقی اشخاص است، حتی سواي اعمال درست و عادلانه و پاسخ‌های درست و عادلانه‌ای که به واسطه آنها خود را بیان می‌کند. او البته به این نکته واقف است که فضیلت‌ها معمولاً به واسطه طرح منسجمی از اعمال و پاسخ‌های معطوف به ارزش پدید می‌آیند و به چنین اعمالی برمی‌گردند، اما معتقد است که به محض آن که فضیلت‌ها شکل گرفتند، وجودشان منحصرأً برای آن نیست که عمل اخلاقی را سهل‌تر کنند.



فون هیلدبرانت تکریم و احترام (reverence) را بنیادی‌ترین فضیلت می‌دانست. reverence به عنوان اسم چنین معنایی دارد: احترام، تعظیم، تکریم، تقدیس، و در مقام فعل نیز به این معانی است: تکریم کردن، احترام گذاشتن و با احترام رفتار کردن. او تکریم و حرمت نهادن را بنیادی‌ترین پاسخ ارزشی به کل دنیای ارزش‌ها می‌دانست. گویی این فضیلت در بُن همه فضیلت‌های دیگر است و چپتی کلی به زندگی اخلاقی شخص می‌بخشد. فون هیلدبرانت به این ترتیب، با شرح و بیان سه محور اعمال، پاسخ‌ها درونی و نگرش‌ها یا رهیافت‌های بنیادین به بررسی سه سطح وجود اخلاقی انسان می‌پردازد.

او به‌طور خاص به فضایل و ارزش‌های دینی (و در مورد وی ارزش‌های مسیحی) توجه خاص داشت. در کتاب دینی بزرگش با نام دگرگونی در مسیح از فضایی چون تواضع و فروتنی، شکیبایی و بردباری، نرمی و ملایمت، پاکی و صفای ضمیر و نظایر اینها سخن می‌گوید. او در این میان برای تواضع و فروتنی، ارزش خاصی قایل بود. به دید او زندگی بر پایه این فضیلت‌ها تنها برای صاحبان ایمان، ممکن است. اما عقیده داشت که پرتو این فضایل و در واقع، غنا و پُرمایگی اخلاقی فرارونده آنها حتی بدون توسل به ایمان نیز آشکار است.

به تعبیر کراسبی، او در قول به این نکته، از تجربه شخصی‌اش سخن می‌گفت، چون حتی پیش از گرویدنش به دین، به فضیلت‌های قدیسان گرایش پیدا کرده بود.

دیتریش فون هیلدبرانت بعد از یک عمر تدریس و تحقیق فلسفی و پژوهش‌های گسترده در زمینه اخلاق و مبارزه با فاشیسم، در سال ۱۹۷۷ از دنیا رفت.

پی‌نوشت‌ها:

1. DIETRICH VON HILDEBRAND
2. Weltans chauung
3. Subjectively
4. satisfying
5. Value – response
6. hierarchial
7. haturelistic fallacy
8. value – blind
9. value – relativism
10. edudaimonism
11. eudaimonia
12. Consequentialist
13. virtues - vices